## جلسه 114-669

**یک‌شنبه - 09/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین**

**بحث راجع به صحیحه حمیری بود که عرض کردیم به مقتضای تعلیل در این صحیحه خبر ثقه حجت هست.**

**برخی مثل آقای سیستانی این اشکال را مطرح می‌‌کنند که مفاد العمری ثقتی جعل منصب نیابت و وکالت هست که گاهی از آن تعبیر می‌‌شد که جعلته ثقتی و ذیل روایت هم که می‌‌فرماید فانه الثقة المأمون ایشان طبق آنچه که در تقریرات استصحاب ایشان هست فرمودند مبالغه در تعبیر است یعنی تنها کسی که ثقه است و صلاحیت دارد برای جعل منصب وکالت همین عمری هست، مراد این است، فانه الثقة یعنی عمری تنها ثقه‌ای است که می‌‌توانم او را به منصب نیابت و وکالت نصب کنم. العمری ثقتی یعنی عمری نایب من هست، فما ادی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له و اطع، چرا عمری را شما به عنوان نایب تعیین کردید می‌‌فرماید فانه الثقة المأمون، بطور مبالغه می‌‌فرماید تنها کسی که مورد وثوق است و شایسته است که او را نایب خودمان قرار بدهیم همین عمری است و لذا بحث راجع به حجیت خبر ثقه نیست راجع به جعل منصب نیابت است برای عمری که در نتیجه وجوب اطاعت و سماع پیدا می‌‌کند.**

**انصافا این خلاف ظاهر است. ما اتفاقا در کتاب الغیبة این تعبیر را می‌‌بینیم در صفحه 354 که آنجا هم نقل می‌‌کند احمد بن اسحاق قمی گفت دخلت علی ابی الحسن علی بن محمد صلوات الله علیه، خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم فقلت انا اغیب یا سیدی، انا اغیب و اشهد، آقای من من گاهی خدمت شما می‌‌رسم گاهی نمی‌رسم، ‌و لا یتهیأ لی الوصول الیک اذا شهدت فی کل وقت، آن زمانی هم که می‌‌آیم سامرا این‌طور نیست که همیشه بتوانم خدمت شما شرفیاب بشوم فقول من اقبل و امر من امتثل فقال لی صلوات الله علیه هذا ابو عمر الثقة‌ الامین ما قال له لکم فعنی یقوله و ما اداه الیکم فعنی یؤدی، بعد می‌‌گوید فلما مضی ابو الحسن علیه السلام وصلت الی ابی محمد ابنه الحسن العسکری علیه السلام ذات یوم فقلت له مثل قولی لابیه به ایشان هم عرض کردم لست اصل الیک فقول من اقبل و امر من امتثل؟ فرمود هذا ابو عمرو الثقة الامین، اینجا تعبیر می‌‌کند ثقة الماضی و ثقتی فی الحیوة و الممات، این‌که ما بگوییم یعنی نایب امام هادی علیه السلام است و نایب من هست چه در زمانی که من زنده‌ام و چه بعد از من، این‌ها خلاف ظاهر است، هذا ابو عمرو الثقة‌ الامین و ثقتی فی الحیوة و الممات فما قاله لکم فعنی یقوله و ما ادی الیکم فعنی یؤدیه، این ظاهرش این است که می‌‌خواهد بیان کند یک امر تکوینی را که عمری ثقه امین است نه این‌که جعلته ثقتی، هذا ابو عمر الثقة‌ الامین ثقتی فی الحیوة و الممات. بله بدون شک وقتی عمری ثقه میان امام و میان شیعه بود امری را که از طرف امام نقل می‌‌کند باید امتثال بشود این را نمی‌شود عرفا حمل کنیم بر امر ولایی صادر از خود عمری با توجه به این‌که بحث این است که لا یتهیأ لی الوصول اذا شهدت فی کل وقت فقول من اقبل و امر من امتثل یعنی امری که از طرف شما به ما ابلاغ می‌‌کند نه امری که به عنوان ولی امر مسلمین نایب امام زمان صادر می‌‌کند، این خلاف ظاهر است. و لذا بعدش فرمود ما قاله لکم فعنی یقوله ما اداه الیکم فعنی یؤدیه.**

**باز از احمد بن اسحاق نقل می‌‌کند عبدالله جعفر حمیری می‌‌گوید در مدینة السلام یعنی بغداد داخل شدم بر احمد بن اسحاق دیدم عمری نایب اول امام عصر سلام الله علیه نزد احمد بن اسحاق است، لابد تشریف آورده بودند برای دیدار این مهمان‌ که وارد بغداد شده بود، جناب عمری ساکن بغداد شده بود ولی در زمان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام نقل شده است که در سامرا بود و جزء عسکر بود، جزء لشکر حکومت بود و لکن اموالی را که ایشان می‌‌سپاردند، در ظرف روغن مخفی می‌‌کرد و برای امام می‌‌فرستاد. بعد، بعد از عصر غیبت ساکن بغداد شد. عبدالله جعفر حمیری می‌‌گوید عمری را نزد احمد بن اسحاق دیدم در بغداد فقلت ان هذا الشیخ و اشرت الی احمد بن اسحاق و هو عندنا الثقة المرضی، ببینید! و هو عندنا الثقة‌ المرضی، احمد بن اسحاق پیش ما ثقه است و مورد قبول ما است، این‌که به معنای وکیل امام زمان نیست، احمد بن اسحاق مورد وثوق ما است، اینجا ثقه به معنای مطلق شخص مورد وثوق بکار رفته. حدثنا فیک بکیت و کیت، راجع به شما مطالبی گفته، همان‌ که خدمت امام هادی رسیدم فرمود العمری ثقتی، ‌خدمت امام عسکری رسیدم فرمود العمری و ابنه ثقتان.**

**این‌که ما دیروز نقل کردیم در کتاب الغیبة هست العمری و ابنه ثقتای این را برای ما نقل کردند که بعض نسخ کتاب الغیبة این‌طور دارد ما خودمان پیدا نکردیم، آنی که در کتاب الغیبة است آن هم العمری و ابنه ثقتان است، حالا کسی احتمال تصحیف بدهد بگوید ثقتان همان ثقتای بود تصحیف شده این احتمالش موهوم است چون هم در کتاب الغیبة ثقتان است هم در کافی ثقتان است و همه نسخ کافی که دست ما هست ثقتان است، در چند نسخه الغیبة هم ثقتان است، حالا نقل کردند بعض نسخ کتاب الغیبة ثقتای است او را هم ما پیدا نکردیم.**

**می‌گوید قلت، به ابو عمرو یعنی عثمان بن سعید عمری گفتم انت الان ممن لا یشک فی قوله و صدقه، شما کسی هستی که شکی در راست‌گویی او نیست، فاسألک بحق الله و بحق الامامین الذین وثّقاک، نه جعلاک ثقة و وکیلا لهما، الذین وثقاک تو را توثیق کردند یعنی تو را تأیید کردند، ‌این را چه جور حمل کنیم بر جعل منصب وثاقت، هل رأیت ابن‌ ابی‌محمد الذی هو صاحب الزمان؟ فبکی ثم قال علی ان لا تخبر بذلک احدا و انا حی، شرطش این است که تا من زنده‌ام به کسی خبر ندهی که من امام عصر را خودم دیدم، قلت نعم، عرض کردم چشم، قال قد رأیته علیه السلام و عنقه هکذا یرید انها اغلظ الرقاب حسنا و تماما قلت فالاسم قال نهیت عن هذا، نام مبارک ایشان را فعلا به زبان نیاورید.**

**باز در صفحه 355 کتاب الغیبة شیخ طوسی نقل می‌‌کند از افراد دیگر که می‌‌گوید خدمت امام عسکری علیه السلام در سامرا رسیدیم و بین یدیه جماعة من اولیاءه و شیعته حتی دخل علیه بدر خادمه فقال یا مولای بالباب قوم شعث غُبر، خادم امام عسکری علیه السلام شرفیاب شد خدمت حضرت آمد داخل اتاق عرض کرد آقاجان یک گروه که گرد و غبار بر سر و روی آن‌ها هست با موهای پریشان یعنی تازه از سفر آمدند هیچ استحمام هم نکردند دم درب هستند فقال لهم هؤلاء نفر من شیعتنا بالیمن، از یمن این‌ها آمدند، شیعیان ما هستند، تا اینجا می‌‌رسد که می‌‌گوید امام علیه السلام به بدر فرمود فامض فأتنا بعثمان بن سعید عمری برو سراغ عثمان بن سعید عمری بگو بیاید، آن وقت در سامرا بود عثمان بن سعید، فما لبثنا الا یسیرا حتی دخل عثمان فقال له سیدنا ابو محمد علیه السلام امض یا عثمان فانت الوکیل، ‌این درست، فانت الوکیل و الثقة المأمون علی مال الله و اقبض من هؤلاء النفر من الیمنیین ما حملوه من المال، در ادامه‌اش هم دارد که ثم قلنا باجمعنا یا سیدنا و الله ان عثمان لمن خیار شیعتک و لقد زدتنا علما بموضعه من خدمتک و انه وکیلک و ثقتک علی مال الله تعالی قال نعم و اشهدوا علی ان عثمان بن سعید عمری وکیلی و ان ابنه محمدا وکیل ابنی مهدیکم.**

**تعبیر وکیل بلااشکال منصب است، ما در این بحث نداریم، اما کلام در این است که انهما وثقاک، منافات ندارد در کنارش وکیل هم شد اما انهما وثقاک این یعنی شما را توثیق کردند، آخه این‌که بگوییم فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون یعنی ما آمدیم عمری را وکیل کردیم گوش به حرف او بدهد چرا؟ آقای سیستانی می‌‌فرمایند چون بطور مبالغه حضرت فرمود تنها ثقه‌ای که می‌‌توانم او را وکیل خود بکنم جناب عمری است، خب این خلاف ظاهر است، فانه الثقة المأمون مگر دلالت بر حصر می‌‌کند که آقای سیستانی معنا می‌‌کنند فانه الثقة من او را وکیل خود قرار دادم چون بطور مبالغه حضرت می‌‌فرماید تنها ثقه‌ای است که شایسته است او را وکیل خود قرار بدهم، این‌جور معنا کردن خلاف ظاهر است.**

**[سؤال: ... جواب:] بنده عرضم این است که دو بحث بود یکی وکیل کردن، هذا وکیلی و ابنه وکیل ابنی، اما ثقه مخصوصا تعبیر فانه الثقة المأمون، ثقتی را عرض نمی‌کنم، ثقتی که اضافه شده به حضرت ممکن است کسی بگوید یعنی وکیل او، من خیلی با این مشکل ندارم، اما تعلیل فانه الثقة المأمون یعنی اطاعت او بخاطر این است که او ثقه است و لذا فهمیدند که امام توثیق کرده او را نه این‌که او را وکیل خود کرده، ‌تعبیر وثّقاک با وکّلاک فرق می‌‌کند. ... چرا می‌‌گویم اسمع له و اطع؟ چون ثقه است، اسمع له و اطع فانه الثقة المأمون نه این‌که چرا او را وکیل کردم چون ثقه است، خب مگر دیگران ثقه نیستند چرا آن‌ها را وکیل نکردی، مگر هر ثقه‌ای را باید وکیل بکنند؟ این نفرمود جعلته وکیلا لانه ثقة، فرمود ما قال لک عنی فعنی یقول، مخصوصا آن جمله دوم: العمری و ابنه ثقتان، ثقه هستند، فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان و ما قالا لک عنی فعنی یقولان فاسمع لهما و اطع، چرا؟ چرا می‌‌فرمایید ما قالا لک فعنی یقولان چرا می‌‌فرمایید ما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان، چرا می‌‌فرمایید فاسمع لهما و اطع؟ تعلیلش این است که فانهما الثقتان المأمونان، علت معمم است، ما نیاز نیست که از ظهور وثوق بالفعل پیدا کنیم به مراد متکلم، ‌ظهور حجت عقلاییه است مهم این است که سند حدیث را ما قطعی کردیم و الا ظهورش را که لازم نیست تبدیل به نص بکنیم تا بگوییم دلیل بر حجیت خبر واحد هست.**

**[سؤال: ... جواب:] بهرحال ظهور است دیگر، لازم نیست که نص باشد. به عرف این تعبیر را ارائه بدهید وثوق پیدا می‌‌کنید. شما القای شبهه می‌‌کنید می‌‌آیید طرف را در مدرسه شستشویی مغزی می‌‌دهید بعد گیج می‌‌شود می‌‌گویید ببینید وثوق پیدا نکرد، این‌که نشد، شما بروید در کوچه و بازار به مردم بگویید مردم! امام عسکری علیه السلام فرمود به احمد بن اسحاق که عمری و پسر او محمد بن عثمان هر دو ثقه هستند، پس هر چه که از من بگویند از طرف من هست هر چه از من برای تو نقل کنند از طرف من هست، به سخنان آن‌ها عمل کن زیرا آن‌ها ثقه هستند، عرف مردم چی می‌‌فهمد؟ این ظهور است دیگر. شما چند تا شبهه القا می‌‌کنید بعد می‌‌گویید وثوق لولایی حاصل نشد، وثوق لولایی چیست مگر، ‌وثوق لولایی این است که وثوقٌ لولا ابدای شبهات، ابدای شبهات می‌‌کنید طرف را گیج می‌‌کنید بعد می‌‌گویید طرف وثوق پیدا نکرد.**

**و لذا به نظر ما دلالت این صحیحه بر حجیت خبر ثقه اشکال ندارد. فقط بحث در این است که ما ببینیم مراد از ثقه مأمون امامی عدل است یا مطلق کسی که مطمئنیم به او در حدیثش و لو امامی عدل نباشد.**

**آقای زنجانی فرمودند ما لفظ ثقه را تتبع کردیم دیدیم ثقه به قول مطلق یعنی امامی عدل. و لذا نجاشی هر کجا که می‌‌گوید ثقه یعنی امامی عدل. رجال شیخ طوسی هم همین‌طور است. اگر راجع به غیر امامی صحبت بکنند بخواهند توصیف کنند می‌‌گویند ثقة فی الحدیث، ‌مثل آنچه که راجع به عمار گفتند کان فطحیا و لکنه کان ثقة فی الحدیث.**

**عمده شاهد آقای زنجانی دو تا کلام است از شیخ طوسی در کتاب عده، ‌شیخ طوسی در کتاب عده تعبیر کرده این را که علمای امامیه به خبر غیر امامی عدل در صورتی که معارض نداشته باشد از خبر امامی عدل عمل می‌کردند در صورتی که آن شخصی که امامی عدل نیست متحرج از کذب باشد، تعبیر این است که اذا کان متحرجا فی روایته. متحرج از کذب است. این مبنای علمای امامیه است. پس خبر امامی عدل مطلقا حجت است، ‌خبر غیر امامی عدل به شرط وثاقت در نقل در صورتی حجت است که معارض از خبر امامی عدل نداشته باشد. این را فرمود، ‌بعد فرمود اگر یک خبر مرسلی با یک خبر مسندی تعارض کند، خبر مسند مشخص است، ‌راویش امامی عدل است، ‌اما آن خبر مرسل چی؟ ایشان فرمود نُظر، ‌نگاه می‌‌کنیم به راوی آن خبر مرسل اگر راوی او مثل صفوان و ابن‌ ابی‌عمیر و بزنطی و امثال این‌ها باشند که عرفوا بانهم لا یروون الا عمن یوثق بهم تعارض می‌‌کند مراسیل این‌ها با مسانید دیگران، یعنی چه؟ یعنی ما ضابط‌مان این بود که خبر غیر امامی عدل و لو ثقه باشد در نقل با خبر امامی عدل صلاحیت معارضه ندارد، حالا اگر یک خبری مسند بود راویش امامی عدل بود یک خبر مرسل بود چه می‌‌دانیم راویش امامی عدل بود، ‌تعارض نمی‌کند با آن خبر مسند مگر راوی این خبر مرسل کسی است مثل صفوان، بزنطی، ابن‌ ابی‌عمیر، ممن عرفوا بانهم لا یروون و لا یرسلون الا عمن یوثق بهم، بعد فرمود و لاجل ذلک سوّت الطائفة بین مراسیل هؤلاء و مسانید غیرهم، کاملا مشخص است این تعبیر که عرفوا بانهم لا یروون و لا یرسلون الا عمن یوثق بهم، یوثق بهم یعنی امامی عدل. و الا اگر مراد مطلق ثقه باشد و لو ثقه‌ای که امامی عدل نیست، ‌خود ایشان فرمود صلاحیت معارضه با خبر امامی عدل ندارد.**

**باز در ادامه فرموده اذا کان الراوی مخالفا فی الاعتقاد لاصل المذهب و روی عن الائمة فان کان من طرق الموثوق بهم ما یخالفه وجب اطراح خبره، ‌اگر راوی امامی عدل نیست، ‌از امام خبری را نقل کرد، ‌همان راوی که تعبیر کرد متحرجا فی روایته، حال اگر از طرق موثوق‌بهم خبری بود مخالف خبر او خبر این شخص را طرح می‌‌کنیم، چرا؟‌ برای این‌که مراد ایشان از فان کان من طرق الموثوق بهم ما یخالفه یعنی فان کان من طرق الامامی العدل ما یخالفه، ‌خب طرح می‌‌کنیم خبر او را چون شرط حجیت خبر غیر امامی عدل و لو ثقه در نقل باشد این است که معارضی از خبر امامی عدل در مقابلش نباشد.**

**تعبیر دیگر ایشان این است: اذا کان الراوی من فرق الشیعة مثل الفطحیة و الواقفة و الناوسیة فان کان خبر الآخر من جهة الموثوقین بهم وجب العمل به و ان کان هناک خبر آخر یخالفه من طریق الموثوقین وجب اطراح ما اختصوا بروایته و العمل بما رواه الثقة، ترک کنید خبر فطحی را، ‌طرح کنید خبر واقفی و ناووسی را اگر در مقابلش خبر ثقه باشد.**

**عدّه جلد 1 صفحه 147.**

 **این فرمایش آقای زنجانی در رابطه با کتاب عده درست است، اما ما در روایات قرینه‌ای پیدا نکردیم که ثقه به قول مطلق یعنی امامی عدل، در رجال هم نگاه کنید این‌طور نیست که ثقه بگویند همه جا به معنای امامی عدل باشد. ثقه یعنی فرد مورد اعتماد. طبیب ثقة، در روایت داریم، هیچ مردمی مستغنی نیست از سه نفر:‌ یکیش طبیب ثقة، یعنی امامی عدل؟ ثقه یعنی مورد اعتماد در کارش. پس این‌که آقای زنجانی فرمود ثقه به معنای امامی عدل است شاهدش کلام شیخ طوسی در کتاب عده بود و الا ما شاهد دیگری برای کلام ایشان چه در روایات چه در رجال [پیدا نکردیم]. ‌نگاه کنید توثیقات رجال نجاشی و شیخ، فهرست شیخ، این‌طور نیست که ما بگوییم ثقه هر کجا بکار برود یعنی امامی عدل. حالا در عده قرینه داریم که مراد موثوق فی دینه است، بله اگر می‌‌گفت صل خلف من تثق بدینه، اعمل بخبر من تثق بدینه، تثق بدینه یعنی امامی عدل، اما نگفت تثق بدینه، گفت ثقه. مگر شما بگویید بعدش دارد المأمون، فانه الثقة المأمون، الثقة المأمون نگفت المأمون علی الدین و الدنیا، ‌المأمون به تناسب عمل به خبر یعنی مأمون فی خبره، شما اگر یک خانمی را با یک مردی بفرستید سفر، خانم‌ها را با یک مدیر کاروان مرد می‌‌فرستید حج، می‌‌گویید این مدیر کاروان مأمون است، به فارسی بگوییم مطمئن است، یعنی مطمئن است اصلا نه غیبت می‌‌کند، نه به بچه هایش توهین می‌‌کند، نه با زنش دعوا می‌‌کند، نه خرجی زنش را کم می‌‌گذارد، این‌ها نیست، مطمئن است یعنی در این امر که به او واگذار شده مطمئن است. فانه الثقة المأمون و لذا ما این را مدیر کاروان این خانم‌ها قرار دادیم، ‌هیچ عرفی نمی‌گوید یعنی عادل است، اگر یک روز دیدید که با زنش تلفنی صحبت می‌‌کند او می‌‌گوید آقا گذاشتی رفتی حج خرجی ما را نمی‌دهی، این هم می‌‌گوید نمی‌خواهم خرجی شما را بدهم، بگوییم نه دیگر، ‌این ثقه مأمون نیست، نه [به این معنا نیست بلکه به این معناست که] ابدا چشم بدی به این خانم‌ها ندارد، ابدا کاری نمی‌کند که این خانم‌ها در معرض خطر قرار بگیرند، ‌این می‌‌شود الثقة‌ المأمون، مأمون فی کل شیء بحسبه دیگر، ما قال لک عنی فعنی یقول و ما ادی الیک فعنی یؤدی فانه الثقة المأمون یعنی مأمون فیما ینقل عنی مأمون فیما یؤدی عنی.**

**و لذا به نظر ما این فرمایش آقای زنجانی تمام نیست.**

**اما راجع به آن روایت که دیروز خواندیم بسیار روایت زیبایی است که فرمود لا تأخذ معالم دینک من غیر شیعتنا فانک ان تعدیتهم اخذت دینک من الخائنین الذین خانوا الله و رسوله و خانوا اماناتهم، تعلیل کرد، ‌فرمود معالم دینت را از غیر شیعه ما نگیر چون آن وقت معالم دینت را از خائنین گرفتی، حالا اگر یک راوی ثقه‌ای مثل سکونی که ثقه است همه تاییدش کردند، ‌ایوب بن نوح، غیاث بن کلوب، این خائن نیست، در نقلش خائن نیست، ما معالم دین‌مان را از یک خائن نگرفتیم، بله آن‌هایی که قبله‌گاه‌شان عامه هستند، تفسیر هم می‌‌کنند می‌‌روند تفسیر المنار می‌‌خوانند و تفسیر المنار شده خدای تفسیر این‌ها، آن‌ها مصداق کسانی هستند که دین‌شان را از خائنین می‌‌گیرند، اما یک راوی ثقه‌ای هست حالا عامی است، ولی ثقه است، او که خائن نیست، ‌صدق نمی‌کند اخذت دینک من الخائنین. پس این‌که آقای زنجانی فرمودند در این روایات روایاتی داریم که نهی می‌‌کند از اخذ از غیر شیعه نه منطوقا همچین روایتی داریم نه مفهوما. بر فرض فانه الثقة‌ المأمون، اثبات شیء که نفی ما عدا نمی‌کند، باید برویم سراغ سایر ادله، ببینیم سایر ادله یک اطلاقی در آن‌ها هست که خود راوی امامی عدل است بعد مفاد خبرش این است که به مطلق شخصی که متحرز از کذب است اعتماد بکنید، ‌اگر همچون روایتی پیدا کنیم فرمایش صاحب کفایه درست می‌‌شود. حالا این اشکال آقای زنجانی را که ثقه را به معنای امامی عدل بگیریم با ین دید هم ما نگاه می‌‌کنیم ببینیم آیا روایتی داریم که به لفظ ثقه نیامده باشد و از آن بفهمیم که از شخصی که متحرز از کذب است خبر را بگیرید این را ان‌شاءالله در جلسات آینده بحث می‌‌کنیم.**

**و الحمد لله رب العالمین.**